

او گفت و با لحنی آرام: « شاه را بکشید»

یکه خوردم و گفتم: شوخی می کنید؟

از لبخند زدن باز ایستاد و گفت: خیلی جدی هستم، آقای جوردن. شاه در حال حاضر در پاناما است. ... سیا می تواند به او نزدیکی کند و یا به تریبی دیگری عمل کند طوری که مرگ او طبیعی جلوه کند. آنچه من از شما می خواهم اینست که سیا با شاه کاری نکند که شاه در ۳۰ سال گذشته با هزاران ایرانی بی گناه کرده است! گفتم: غیرممکن! بکلی محال است!

...

او بعد به روس و امریکا پرداخت و گفت می توانم بپذیرم که امریکا بهتر از شوروی است اما روسها بهتر از شما فلسفه شان را عرضه می کنند. یکی از ریشخندهای انقلاب اینست که ایران جدید - وقتی از مسئله گروگانها فراغت پیدا کرد - بهترین متحد شما بر ضد اتحاد شوروی است. رژیم شاه هرگز به این خوبی نمی توانست باشد. تحت رهبری امام، ملت ما تا نذر آخر در برابر هر متجاوز مقاومت خواهد کرد. آنچه من می خواهم اینست که ایران از مداخله خارجی آزاد بگردد و بماند. می دانید، هیچ فرق نمی کند که گلوله روسی به من اصابت کند یا گلوله امریکایی، بهر حال مرا خواهد کشت!

از نو کوشیدم رشته سخن را به گروگانها بکشانم ... او گفت: « اگر رئیس جمهوری شما شکیبیا باشد و حرفهائی شعله برانگیز نزنند، از تهدید ایران و مجازات و فشار بازایستد، هموطنان شما بزودی آزاد می شوند.»

پرسیدم: زود یعنی کی؟ هفته ها یا ماه ها؟

پاسخ داد: « هفته ها. سناریو، سناریوی خوبی است ... گفتم: قصد تهدید ندارم اما صبر رئیس جمهوری ما هم حدی دارد و چه اطمینانی می توانید بمن بدهید که حکومت شما سناریو را تا به آخر اجرا خواهد کرد؟»

وقتی این پرسش را کردم، او سیخ شد و پاسخی بسیار رسمی داد:

آقای جوردن به رئیس جمهوری ایالات متحده بگوئید، ایران جزء به جزء سناریوئی را که شما باتفاق حقوقدانان فرانسوی تهیه کرده اید، اجرا خواهد کرد.

پرسیدم: « آیت الله خمینی چه، او نیز سناریو را تصویب کرده است؟»

و او شرح داد که چگونه شورای انقلاب به اتفاق آراء سناریو را تصویب کرده است. بعد در قم خمینی به توضیحات گوش کرده و مخالفتی با سناریو اظهار نکرده است ...

گفتگوها سه ساعتی بطول انجامید. من شماره تلفن شخصی خود را به او دادم و گفتم، هر وقت کاری یا سخنی داشته باشید، این شماره را بگیرید، جز خود من کسی گوشی را بر نمی دارد.

در مراجعت به واشنگتن یک راست به کاخ سفید رفتم و گزارشی در ۱۲ صفحه درباره این ملاقات به رئیس جمهوری دادم. به او گفتم: خبر بد اینکه او نمی خواست درباره گروگانها حرف بزند. خبر خوب اینکه او مطمئن بود گروگانها به زودی آزاد می شوند.

از اینرو می خواست وقت را صرف گفتگو درباره روابط ایران و امریکا بعد از آزاد شدن گروگانها بکند ...

... احساس کردم از اینکه ملاقات محرمانه نتایج ملموس تری ببار نیاورده است، اندکی ناباور و دلتنگ است. اما حرفی هیچ نزد.

توضیح: درباره این دیدار، همانطور که صاحب کتاب می نویسد، خبرهائی منتشر شدند. آقای میرعلائی، سفیر وقت ایران در پاریس، به من گزارش داد که قطب زاده با یک مقام امریکائی ملاقات کرده است. از قطب زاده استیضاح کردم، بشدت تکذیب کرد! ...

## کمیسیون به ایران می آید

سه شنبه ۱۹ فوریه ۱۹۸۰

تلفن اطاق بحران مرا از خواب بیدار کرد. یک خبرگزاری فرانسه خبر داده است که من، دوشنبه، با صادق قطب زاده، وزیر خارجه ایران در پاریس ملاقات کرده ام. قطب زاده تکذیب کرده است. جودی، نیز چند ساعت بعد، تکذیب کرد و گفت جوردن به خارج رفته است اما با قطب زاده دیدار و ملاقات نکرده است.

در آخر روز خبرگزاریها خبر دادند که بنی صدر تلگرافی به والد‌هایم مخابره کرده و اطلاع داده است ایران آماده پذیرفتن کمیسیون سازمان ملل متحد است و اشاره کرده است که خمینی در عین از سفر آنها به ایران حمایت خواهد کرد. این خبر بر خبر پیشین سایه افکند.

چهارشنبه ۲۰ فوریه ۱۹۸۰

کریستوفر به رئیس جمهوری اطلاع داد خبرهایی که از ایران رسیده اند، خوب نیستند. خبرگزاری رسمی ایران خبر داد که خمینی از موضع دانشجویان حمایت کرده و گفته است بازگرداندن شاه به ایران شرط آزادی گروگانها است. حال سندرس و من با پرشت در پاریس تماس گرفتیم. او بورگه را پیدا کرد و بورگه سراغ قطب زاده را گرفت که در سفر به پایتختهای اروپائی بود. باید به او اطلاع داده می شد که مجازاتها بر ضد ایران اتخاذ و به اجرا گذاشته خواهد شد. بورگه توضیحی درباره اظهارات خمینی نداشت بدهد و "بسیار گیج کننده" توصیفشان می کرد ... همان صبح، دیرتر خبر یافتیم که سفر کمیسیون به ایران به مدت ۳ روز به تاخیر افتاده است. تالیف دو خبر، ضربه ای بود به اعتماد من به سناریو.

شنبه ۲۱ فوریه ۱۹۸۰

ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه صبح پرشت از پاریس تلفن کرد. اطلاع می داد که بورگه با قطب زاده صحبت کرده است. علت تاخیر سفر کمیسیون به ایران، "فنی" است و ما نباید نگران بشویم. پرشت گفت از قرار، ایرانیان پرونده ها و مدارک لازم را هنوز جمع و جور نکرده اند. بورگه می گوید قطب زاده از او خواسته است به ایران برود و در این باره ها کمک کند.

جمعه ۲۲ فوریه ۱۹۸۰

شاه متوحش شده بود. کریستوفر توصیه می کرد ویلیام بودلر William Boudler، متخصص امریکای لاتین در وزارتخارج امریکا به پاناما برود و به شاه اطمینان خاطر بدهد. قرار شد پیامی تهیه کنم و کریستوفر نیز آن را ببیند. در دفتر مشغول تهیه پیام بودم که پرشت از پاریس تلفن کرد. از قول بورگه خوشبین می گفت که وی در تهران است. با رهبران ایران دیدار کرده است. میان حکومت با "دانشجویان" بر سر ترتیب کار، "مشکلات" وجود دارد. شورای انقلاب جانبدار اجرا شدن سناریو است.

پیام به شاه را آماده کردم: ممکن است کمیسیون اطلاعات و اتهاماتی دریافت کند که برای رئیس جمهوری ایالات متحده و شاه و خانواده اش، خوش آیند نباشند و غیرواقع باشند. ما امیدواریم اعلیحضرت توجه می کنند که کار کمیسیون ممکن است به آزادی گروگانها بیانجامد. من از جانب دولت ایالات متحده اطمینان می دهم که تحت هیچ شرایطی استرداد اعلیحضرت را اجازه نخواهد داد. و ما تصمیمات مشابهی از ژنرال تورخیلوس دریافت کرده ایم و به باور ما صادقانه اند.

**خمینی: حل مسئله گروگانها در عهده مجلس است:**

جمعه ۲۳ فوریه ۱۹۸۰:

کارتر از کمپ دیوید تلفن کرد و پرسید: هام، این چه افتضاحی است؟ از جا پریدم. صدایش خشمگین بود. گفتیم: آقای رئیس جمهوری، نمی دانم مایه ناراحتی چیست؟ گفت: هم اکنون سروس وانس تلفن کرد و گفت خمینی امروز صبح اظهاراتی کرده است مبنی بر اینکه حل مسئله گروگانها پس از تشکیل مجلس، در عهده مجلس است!

نمی دانستم چه جواب بدهم. گفتیم سعی می کنم با بورگه و ویلاون تماس بگیرم و نتیجه را به اطلاع شما خواهیم رساند. رئیس جمهوری گفت: به آنها حالی کن که دارند با آتش بازی می کنند. احتمالاً کمیسیون در راه تهران است. با این باور می رود که بر سر طرحی توافق کرده ایم که به آزادی گروگانها می انجامد. و این اظهارات، همه ما را دیوانه جلوه می دهد. با خود گفتیم شاید خمینی از آنچه ما می کنیم، تهیه سناریو ... از بن بی اطلاع است! ... وقتی با هال سندرس و پرشت رابطه تلفنی برقرار شد، هال گفت: می دانم برای چه تلفن می کنی بخاطر، حرفهای امروز خمینی نیست؟ گفتیم: چرا، او گفت: فکر اولی

که به من دست داده اینست که خمینی هیچ نمی داند سناریویی در کار است! و من پاسخ دادم: فکر مرا خوب خواندی، بمن نیز همین فکر دست داده است. او ادامه داد: فکر دوم من اینست که ببینیم اگر این حرفها را خمینی زده، چرا زده است؟ در طول روز، ده دوازده مرتبه ای با هال سندرس و رئیس جمهوری در این باره صحبت کردم. بورگه، ویلالون و کارشناسان ایران نظریه های مختلفی درباره اظهارات آیت الله دارند. عده ای فکر می کنند کار احمد خمینی، پسر او است. او در کار تثبیت خود بمثابة قدرتمدار است. وی خواسته است از سوئی زیرپای بنی صدر را خالی کند و از سوی دیگر حمایت جناح تندرو را بخود جلب کند. اما نمی توانستیم این فکر را از ذهن دور کنیم که از سناریویی که من و بورگه و ویلالون با آنهمه زحمت تهیه کرده بودیم، به خمینی هیچ نگفته اند.

توضیح: آقای خمینی از سناریو اطلاع کامل داشت و با آن موافقت کرده بود. پیش از آنکه در شورای انقلاب طرح شود، قطب زاده موافقت او را با سناریو همان سان که تهیه شده بود، جلب کرده بود. تغییرها به پیشنهاد من و در شورای انقلاب بعمل آمدند.

اما چرا گفت حل مسئله در عهده مجلس می ماند؟ به دلایل، نزدیک و دور:

- نخست قرار نبود گروهانگیری از چند روز بیشتر بطول بیانجامد. وقتی انتخابات ریاست جمهوری انجام گرفت، آقای خمینی پیشنهاد کرد گروهانها را اختیار رئیس جمهوری گذاشته شوند و او مسئله را حل کند. آقای احمد خمینی گفت پدرش نگران اعتبار ریاست جمهوری است. گفتم بعکس وقتی مسئله بر وفق مصلحت کشور حل شد، اعتبار جهانی بوجود می آورد. بگمانم همین پاسخ یکی از دلایل تغییر رأی آقای خمینی شد. او نمی خواست هیچ مسئولی اعتبار کسب کند، از این رو بود که با وجود چند نوبت موافقت با در اختیار حکومت گذاشتن گروهانها، از آن انصراف حاصل کرد. با سناریو موافقت کرد اما وقتی کمیسیون به تهران آمد، از هیچ اقدامی برای بی قدر کردن مسئولان کشور فروگذار نکرد.

- انتخابات ریاست جمهوری و محبوبیتی که رئیس جمهوری بدست می آورد، ملاتاریا را نگران می کرد. گفته آقای رفسنجانی در نماز جمعه بعد از کودتای خرداد ۶۰، در خاطرهاست: وقتی بنی صدر انتخاب شد، نزد امام رفتیم و گفتیم این که نشد و ایشان فرمودند شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید. پس تشکیل مجلس هدف بود اما هدف مهمتر ترکیب آن بود. وقتی یک "جناح" در حل مشکلات شکست می خورد، جناح دیگر محور قدرت می شد و می توانست اهرمهای قدرت را بسود خود بکار بیاورد. بدین خاطر نبود که آقای بهشتی گفته بود باید از گروهانها مثل یک "اتو" بر ضد بنی صدر استفاده کرد؟!!

- آقای خمینی موافق قدرت گرفتن مسئولان اول کشور نبود. چاره را در این می دید که پایه را بر ضد رأس برانگیزد. این بود که موافق دلخواه "دانشجویان خط امام" و "نهادهای انقلاب" عمل می کرد. و آیا، اتصالات با طراحان و جریان طرح گروهانگیری از عوامل تعیین کننده نبودند؟ ...

## کمیسیون در تهران کار خود را شروع می کند و ناکام باز می گردد:

یک شنبه ۲۴ فوریه ۱۹۸۰

بیشتر روز را با ساندرس و پرشت پای تلفن گذراندیم. بورگه و ویلالون گفتند اعضای کمیسیون سازمان ملل، دیدارهای رضایت بخشی با قطب زاده و بنی صدر داشته اند. برنامه کار یک هفته ای خود را تنظیم کرده اند. تحقیق و گردآوری مدارک درباره عملکرد رژیم شاه و دیدار با گروهانها. رئیس کمیسیون، آگیلار Agullar از بنی صدر پرسیده است آیا اظهارات علنی خمینی مبنی بر اینکه حل مسئله گروهانها با مجلس است، کار کمیسیون و مراحل آن را بخطر می اندازند؟ بنی صدر پاسخ داده است: نه ما یک سناریوی محرمانه ای در میان داریم و آن را اجرا می کنیم. دفتر کمیسیون به ساندرس گفت کار روز اول ما در تهران "بسیار سازنده" بود.

سه شنبه ۲۶ فوریه ۱۹۸۰

والدهایم گزارش کرد که هر دو رئیس کمیسیون احساس خوشبینانه ای دارند و آیت الله بهشتی، رهبر حزب جمهوری گفته است مجلس در ۶ تا ۸ هفته آینده به "مسئله گروهانها" نخواهد پرداخت. در همین روز، بوب آرمائو و لوید کاتلر به من تلفن کردند تا گزارش کنند روابط میان پانامائی ها و دفتر شاه "بسیار بسیار بد" است.

چهارشنبه ۲۷ فوریه ۱۹۸۰

رئیس جمهوری از من خواست که بورگه و ویلاون تماس بگیرم و به آنها بگویم صبر او اندازه دارد و دارد به پایان می رسد. به آنها بگو که اظهارات خمینی واشنگتن را تکان داده است و در ذهن او (رئیس جمهوری) شک واقعی بوجود آورده است. به آنها بگو اگر هر چه زودتر کاری نشود، ما محتوای سناریو را افشا خواهیم کرد. پرسیدم مقصود شما از "افشا" چیست؟ گفت: آن را در روزنامه منتشر کنیم. تا مردم آمریکا و دنیا بدانند ما با نیت خیر و صادقانه مذاکره کرده ایم و ایران است که تعهد خود را محترم نمی شمارد.

توضیح: نه تنها کارتر این تهدید را عملی نکرد، بلکه هرگز سناریو از جانب امریکائی ها منتشر نشد، متن آن را در همین کتاب، می خوانید. شگفت اینکه، متن را در اختیار مطبوعات امریکا گذاردم، آن را منتشر نکردند. از قرار نمی خواستند ملت امریکا و جهانیان بدانند که امریکا چه اموری را بر عهده گرفته بود و اگر سناریو به عمل درنیامد، بیشترین تقصیر از جانب دستگاهی بود که کارتر نمی توانست بر آن حکومت کند. و بیاد بیاورد که جوردن خود پیش از این نوشته بود اگر سناریو منتشر می شد، مخالفان کارتر، آن را حربه می کردند.

استفانی به ویلاون به هتل محل اقامتش در تهران تلفن کرد. او براستی خشمگین شد که چرا به او تلفن کرده ایم. چرا که تلفنها ناامن بودند. بهر رو، ویلاون گفت: روابط کمیسیون با قطب زاده بسیار بد شده است طوریکه هر دو طرف از بورگه و ویلاون خواسته اند واسطه شوند ..

استفانی به او گفت: اگر در ساعات آینده پیشرفتی در کار نشود، رئیس جمهوری احتمالاً تهران را به بمب خواهد بست ... ماوقع را به کارتر گزارش کردم. کارتر لبخند زد و به ماندل گفت: « وقتی در اینجا جریان امور به نظر ما بد می رسد، رفقای هام می گویند، همه چیز خوب پیش می رود. وقتی به نظر ما جریان امور خوب می رسد، آنها می گویند، بد است!»

جمعه ۲۹ فوریه ۱۹۸۰

استفانی این بار به اقامتگاه سفیر سوئیس در تهران تلفن کرد تا با ویلاون صحبت کند. او به من گفت: ویلاون براستی ترسیده و گفته است او و بورگه در خطری بزرگ هستند. تهدیدهایی بر ضد جان آنها بعمل آمده اند. دولت برای آنها محافظ گذاشته است و دیگر هرگز نباید به هتل تلفن کنیم.

ویلاون گفت تهدید شما بر اینکه محتوای سناریو را منتشر می کنید، ما را هیچ خوش نمی آید. ما استعفا می کنیم زیرا مایل نیستیم چوب دو سر طلا بشویم ...

به استفانی گفتم رئیس جمهوری به کوششهای آنها ارج می نهد و سرسوزنی قصد تهدید نداشته ایم و ...

تمامی ساعت صبح و تا ساعت ۳ بعد از ظهر را در کسب خبر از تهران گذرانیدیم. ساعت ۳، به دفتر لوید کاتلر رفتم تا با بوب آرمائو گفتگو کنم. وی آمده بود تا درباره بدرفتاریها که با شاه می شود و قصد شاه به ترک پاناما صحبت کند.

نتیجه گفتگوها را به رئیس جمهوری گزارش کردم: وضعیت روحی او خوب نیست. سخت می ترسد که نکند پانامائها به ایران تحویلش بدهند و یا او را بر بایند. بیشترین ترس او اینست که محافظان پانامائی در دل شب او را بدزدند، در هواپیمائی بگذارند و روانه ایران کنند.

رئیس جمهوری بمن گفت: هام شما می توانید به شاه بگویید تورخیلوس به من قول داده است او را تحویل نخواهد داد. اگر او را بر بایند و در هواپیمائی بگذارند و هواپیما را بسوی ایران به پرواز در آورند، شخصاً دستور خواهم داد، هواپیما را ساقط کنند.

نخست به خود لرزیدم، بعد که موجهای اخمها را که در صورتش دوان دیدم، هر دو به خنده افتادیم. ترس شاه محل نداشت. اما آرمائو و آملر موس Ambler Moss، سفیر ما در پاناما، ناگزیر از احتیاط و مراقبت بودند چرا که بگفته مقام پانامائی، به موس، یک شب در خانه اش، تلفن شد. تلفن کننده آرمائو بود. وی در تلفن، وحشت زده گفته بود: « او رفت، او رفت!» سفیر پرسیده بود، « چه کسی رفت» و آرمائو جواب داده بود: « شاه، شاه رفت، پانامائی ها او را بردند!»

موس سخت ترسیده بود. اول فکری که به ذهنش زده بود، این بود:

باور نمی کنم تورخیلوس بگذارد اینکار بشود. اما اگر شاه در کونتادورا نیست، پس کجاست؟

موس به یک مقام بسیار بالای پاناما تلفن می کند. و او می گوید: دوست من آرام بگیر. سفیر می گوید: چطور آرام بگیرم. شاه کجا است؟ و آن مقام جواب می دهد، « عمر تریبی داده است که شاه شی را در شهر خوش بگذرانند». موس نفس راحتی می کشد و بار دیگر تاکید می کند که از مراقبت در حق "رفیق" هیچ فروگذار نکنند.

شاه در پاسخ به تاریخ علت دیگری برای رفتنش به پاناما ذکر می کند: من به پاناما رفتم برای دیدار محرمانه ای با سفیر امریکا که می گفت پیام محرمانه ای از سوی کارتر برای من دارد. مشاور من روبرت آرمائو نیز می خواست بیاید اما مقامات پانامائی از آمدن او ممانعت کردند.

شنبه تا دوشنبه، ۱ تا ۳ مارس ۱۹۸۰

کمیسیون یک هفته تمام بود که در تهران بسر می برد اما هیچ تضمینی وجود نداشت که بتواند با گروگانها دیدار کند. بعد از ۳ مارس، پرشت گزارش کرد که قطب زاده به دانشجویان فشار می آورد بگذارند بر وفق تصویب شورای انقلاب، کمیسیون گروگانها را ببیند و دانشجویان زیر بار نمی روند. آنها می گویند پرزیدنت کارتر گفته است دلیل دیدار کمیسیون از گروگانها تحصیل آزادی گروگانها و تا علت واقعی دیدار کمیسیون روشن نشود، نمی گذارند این دیدار انجام بگیرد. گزارش کوتاهی تقدیم رئیس جمهوری کردم. در حاشیه نوشت: اینها دیوانه اند!

سه شنبه تا دوشنبه ۱۰ مارس ۱۹۸۰

۵ عضو کمیسیون از اینکه نمی توانند مأموریت خود را بر طبق دستور کار دبیرکل سازمان ملل متحد انجام دهند، احساس بیکاری می کنند. ۵ عضو، همه از دیپلماتهای عالیمقام، نسبت به حیثیت خود و اعتبار سازمان ملل متحد حساس بودند. ویلاون و بورگه شکایت می کردند که نصف وقتشان را باید صرف تروخشک کردن کمیسیون و نصف دیگر را صرف فشار آوردن به بنی صدر کنند تا اسباب دیدار کمیسیون از گروگانها و انتقال گروگانها به حکومت را فراهم آورد.

در مارس هنوز صبح نشده، پیامی دریافت کردم. افسر نگهبان از اطاق بحران تلفن می کرد. می گفت: « یکی از رهبران دانشجویان امروز در تهران، اظهاراتی کرده و در آن گفته است: « دانشجویان آماده اند، گروگانها، جاسوسان امریکائی، را تحویل شورای انقلاب بدهند تا هر کار می خواهد با آنها بکنند. آنها گفته اند، این تصمیم، تصمیم خود آنها است، نه امر امام». با شتاب به کاخ سفید رفتم و یک راست به اطاق رئیس جمهوری رفتم تا به او گزارش کنم. واکنش رئیس جمهوری هیجان مرا فرو خواباند. او گفت: « هر وقت گروگانها را تحویل دادند، باور می کنم».

روزهای جمعه و شنبه و یکشنبه را پای تلفن گذراندم. می کوشیدم بدانم در تهران چه روی داده است. مسلم بود که کمیسیون در کناری به انتظار نشسته است تا نتیجه کشماکش بر سر گروگانها، معلوم شود. قطب زاده و بنی صدر می کوشیدند سناریو را اجرا کنند و روحانیون، به رهبری آیت الله بهشتی می کوشیدند مانع اینکار بشوند. شنبه، بورگه و ویلاون گزارش کردند که تصمیم به انتقال گروگانها به دولت در حال اجرا است و قطب زاده در حال دیدار و گفتگو با نمایندگان "دانشجویان" و با فرماندهان نظامی است تا انتقال را ترتیب بدهد ...

اما دیرگاه عصر شنبه، گزارشها اندوه آور شدند. هانری، پرشت در تلفن به من گفت: « مرا هیچ خوش نمی آید این حرف را به شما بزنم. اما از نو، وضع بهم خورد. "دانشجویان" از تحویل گروگانها به قطب زاده خودداری کردند. او را متهم کردند که به آنها به دروغ گفته است خمینی از نقشه او حمایت می کند. احمد خمینی نیز حرفهایی زده که شک بوجود آورده اند که پدرش با انتقال گروگانها به حکومت موافق بوده است!

قطب زاده به شورای انقلاب اصرار ورزیده است با "دانشجویان" دیدار و آنها را به تحویل گروگانها متقاعد کند. شورا تنها پذیرفته است دوشنبه صبح با خمینی دیدار کند و ببیند رهنمود او چیست؟ و بعد خمینی گفته است از دانشجویان عزیز می خواهد بگذارند کمیسیون گروگانها را ببیند بشرط آنکه کمیسیون نخست گزارش خود را درباره جنایات شاه منتشر بسازد ...

قطب زاده، بنی صدر، ویلاون و بورگه واپسین کوششها را بعمل آوردند تا کمیسیون در تهران بماند. ساندرس، پرشت، جودی و من در دفتر من، مستقیم با بورگه و ویلاون که در اطاق خود در هتل هیلتون بودند، در ارتباط تلفنی مستمر شدیم. در اطاق دیگر همان هتل، قطب زاده می کوشید اعضای کمیسیون را قانع کند بمانند.

ساعت ۷ صبح دوشنبه، رئیس جمهوری وارد دفتر من شد، پرسید: « چه شد؟ » گفتیم: « متأسفم! کمیسیون بازگشت». رئیس جمهوری گفت: « من فکر نمی کنم ایرانیها قصد اجرای سناریو را داشته اند. و هیچ مطمئن نیستیم گروگانهای ما هرگز آزاد شوند.

بعداً گفته شد پرزیدنت کارتر تلفنی با بنی صدر صحبت کرده است و با اعضای کمیسیون نیز و از آنها خواسته است در ایران بماند. هیچیک راست نبود) بعد از شکست کمیسیون، بورگه و ویلاون شتاب زده از من خواستند به برن بروم.

توضیح: در جای دیگر نیز توضیح داده ام که فکر انتقال گروگانها به دولت، نخست توسط احمد خمینی عنوان شد: کمی بعد از انتخاب شدنم به ریاست جمهوری، وی به نزد من آمد و گفت: امام می گویند، خوب است گروگانها را تحویل رئیس جمهوری بدهیم و او هر طور صلاح دید، مسئله را حل کند. افزود که امام نگران حیثیت و اعتبار شما است که نکند بر اثر این مشکل، بدان لطمه وارد شود. گفتم چرا مایه افزایش حیثیت و اعتبار نشود؟ وقتی چنان حل شد که لطمه های وارد به معنویتی جبران شد که عامل پیروزی انقلاب بود و وقتی در راه حل جوئی مصالح و منافع ملی بتمامه رعایت شدند، سبب افزایش اعتبار می شود. آقای قطب زاده این پیشنهاد را نوعی امتیاز گرداند و بر سر امریکائیا منت گذاشت چنانکه پنداری انتقال گروگانها به حکومت، یک پیروزی برای آنها است. من با این انتقال موافق نبودم. زیرا مسئول حفظ جان گروگانها حکومت می شد و با توجه به اینکه قدرت پرستان از هیچ کاری برای رسیدن بقدرت رویگردان نبودند، احتمال اینکه طراحان گروگانگیری یکی و بیشتر از گروگانها را بکشند و برای کشور مخاطره های بزرگ بوجود بیاورند، بسیار بود. آقای قطب زاده نزد آقای خمینی رفت و او موافقت خود را با انتقال گروگانها تصریح کرد. وقتی خبر این موافقت را به من گزارش کرد، به او گفتم دست به اقدامی نزن تا خود از دهان او بشنوم. در دیدار، از او پرسیدم قطب زاده می گوید شما با انتقال گروگانها به دولت موافقت کرده اید؟ پاسخ داد: بله موافقم. گفتم: بر اساس این موافقت شما، عمل کند؟ گفت: بله عمل کند.

و حدود ساعت ۱۰ صبح بود که اعضای کمیسیون نزد من آمدند و گفتند با بیانیه ای که آیت الله منتشر کرده است، برای آنها چاره ای جز ترک ایران نمی ماند. آنها نمی توانند پیش از دیدار با گروگانها و ترک ایران، گزارش خود را درباره جنایات رژیم شاه و حکومت امریکا از طریق آن رژیم بر ایران، منتشر کنند. همه خواهند گفت زیر فشار این گزارش تهیه و انتشار پیدا کرده و فاقد اعتبار است. تعجب می کردند چرا مشاوران آقای خمینی او را از این امر بدیهی آگاه نکرده اند و چرا ایران این فرصت عالی را برای جلب توجه افکار عمومی جهان به ماهیت رژیم شاه و اندازه دخالت امریکا در امور ایران، برایگان از دست می دهد! من از محتوای بیانیه خبر نداشتم و از حرفهای اعضای کمیسیون، غرق تعجب شدم. زیرا پس از رفت و آمدهای مکرر آقای احمد خمینی، قرار بر این شد که آقای خمینی بیانیه ای صادر کند و به دانشجویان دستور بدهد بگذارند کمیسیون گروگانها را ببیند. به آقای احمد خمینی تلفن کردم و پرسیدم: این دسته گل چه بود آقا به آب داد؟ غیر از آقا کسی موافق تحویل گروگانها به حکومت نبود. آدمم و از او پرسیدم موافقت کرده اید؟ گفت بله! حالا که قطب زاده جانش به لب رسیده و کار را به اینجا رسانده، اینطور او و شورای انقلاب را سنگ روزی یخ می کند! چرا اصرار دارد مسئولان کشور را بی اعتبار و خطررها را که متوجه کشورند هر روز قطعی تر کند؟ چطور می توان باور کرد که آقا متوجه این امر نیستند که انتشار گزارش در ایران، همه ارزش آن را از میان می برد؟ و ...

به اعضای کمیسیون گفتم بمانید و به ما کمک کنید تا ایران را از این بلا خلاص کنیم. گفتم: تردید نکنید در امریکا و ایران، دستهایی در کارند که هر بار به حل مشکل نزدیک می شویم، گره تازه ای می اندازند. اصرار سود نبخشید و رفتند. چه دستهایی در کار بودند که نمی خواستند سازمان ملل متحد گزارش رسمی درباره جنایات رژیم شاه و حکومت امریکا از طریق آن رژیم بر ایران، انتشار پیدا کند؟

فردای رفتن کمیسیون، صبح جلسه شورای انقلاب تشکیل شد. من منقلب شدم و به سختی گریستم. گفتم استعفا می کنم. شما همه با رئیس جمهوری شدن من مخالف بودید و حالا گروگانها وسیله رقابت بر سر قدرت شده است. برای من جای تردید نیست که وسیله کردن گروگانها کار را بجائی می رساند که ایران باید تسلیم نامه را امضاء کند. نه در خور این ملت است و نه سزاوار است که منتخب اول تاریخ ایران، تسلیم نامه امضا کند و نه من امضا خواهیم کرد. اعضای شورای انقلاب از نشان دادن هیجانم و ابراز محبت، هیچ فروگذار نکردند. بهشتی از همه بیش و بیشی گرفت. گفت از همین لحظه، همه اختلافها را از یاد می بریم و یکدل و یک زبان از شما پشتیبانی می کنیم و این مشکل و مشکلات دیگر را حل می کنیم. و چند روز بعد، آقای رجوی، نوار صحبتهای او را در جمع محارمش برای من آورد. گفته بود: ما باید از گروگانها مثل یک آتو علیه بنی صدر استفاده کنیم! ...

پنج شنبه ۱۳ مارس ۱۹۸۰

پیش از ظهر وارد برن شدم. ویلالون، پرشت، ساندرس و استفانی را در اطاق در هتل بل وو Bellevue مشغول کار یافتیم. تعجب کردم وقتی همه قیافه ها را شاد یافتیم. زود دانستم چرا. بورگه توضیح داده بود که وقتی کمیسیون شکست خورد و بازگشت، "دانشجویان" تحت فشار بنی صدر و شورای انقلاب قرار گرفتند تا معلوم شود، اداره کشور در عهده کیست؟ بورگه گفت: پیامی از بنی صدر برای شما داریم: « او به ما گفت ظرف دو هفته گروگانها را در اختیار خواهد گرفت. این قولی است که او به شما می دهد.»

یکبار دیگر به هیجان آمدم. از خود پرسیدم قول او چه اندازه وزن دارد؟ بخود گفتم: شاید نه چندان. در طول بحران، این اول بار بود که آنها ابتکار را در دست می گرفتند و زمانی را برای عمل تعیین می کردند. گفتم: امیدوارم راست باشد، اما باید از قول او اتخاذ سند کنیم تا بنی صدر فشار را احساس کند برای آزاد کردن گروگانها. فکر می کنم خوب باشد نامه ای به او بنویسم. در آنحال که بقیه روی سناریو - که هنوز عناصر بنیادی آن معتبر بودند - کار می کردند، من به اطاق خواب رفتم و این نامه نه صفحه ای را به رئیس جمهوری ایران نوشتم:

۱۳ مارس ۱۹۸۰

از دریافت پیام ۱۰ مارس شما مبنی بر اینکه ۵۳ گروگان امریکائی ظرف ۱۵ روز در اختیار حکومت قرار خواهند گرفت، سپاسگزارم. من پیام را به اطلاع پرزیدنت کارتر رساندم و او آن را پیشرفتی دلگرم کننده یافت. (بعد شرح کردم که چسان بی صبری ملت امریکا روزافزون می شود و برغم فشارهای کشور، رئیس جمهوری خویشتن داری کرده است)

اما مجال خویشتن داری که رئیس جمهوری ایجاد و حفظ کرده است، روز به روز محدودتر شده است و دارد از بین می رود. شمار روزافزونی از چهره های سیاسی کشور ما، خواهان مبادرات به اقداماتی هر چه شدیدتر بر ضد ایرانیانند. تا این زمان برای حل بحران میان دو حکومت، رئیس جمهوری از اتخاذ هر تدبیری، جز تدابیر صلح آمیز، خودداری ورزیده است. (بعد راجع به قصد خود در کوشش برای بنای روابط جدید با ایران، بعد از حل بحران، صحبت کردم) اما صادقانه بگویم که امکان داشتن روابط در آینده، ممکن نخواهد بود مگر آنکه گروگانها سالم به کشور ما باز گردند و این هر چه زودتر. صادقانه، هامیلتون جردن

بورگه و ویلالون بر این نظر بودند که نامه باید در آنچه به آزاد کردن گروگانها راجع می شود، لحنی محکم داشته باشد اما نباید خصمانه باشد. در نامه، باید بر قول او استناد کرد و بخاطر این قول که تا ۱۵ روز گروگانها (از مهار دانشجویان) آزاد می شوند، تشکر نمود. تمام شب را ماندیم و بکار تجدید نظر در سناریو پرداختیم. می خواستیم آن و نامه بنی صدر را روز بعد برای رئیس جمهوری و وانس ببرم. تا بعد از تصویب آنها برای بنی صدر بفرستیم.

شاه رفت!

یکشنبه ۱۶ و دوشنبه ۱۷ مارس ۱۹۸۰

از اینکه الینور Eleanor روز یکشنبه در اداره بود، تعجب کردم. او پیامهایی را بدست من داد: پیامهای تلفنی از گابریل لونیوز و دکتر گارسیا، دوست و پزشک شخصی تورخیلوس و وارن کریستوفر و آملر موس، سفیر امریکا در پاناما بودند. با خود گفتم خدایا، در رابطه با شاه امری واقع شده است و نباید خوش خیم باشد و زود دانستم که حال شاه به وخامت گرائیده است ...

من با ساندرس و پرشت درباره قدم بعدی که باید برداشت صحبت کردم. بنا شد ویلالون به ایران برود و نامه من به بنی صدر را ببرد.

دیرگاه صبح ۱۷ مارس، دکتر دباکی De Bakey از پاناما تلفن کرد: «آقای جوردن، من در وضعیت پزشکی غیرعادی قرار گرفته‌ام. من در همه جای دنیا، عمل جراحی کردم حتی پشت پرده آهنین. اما این آخر هفته آنچه در پاناما بر من گذشت، هرگز ندیده بودم ... می‌خواهم شما و رئیس جمهوری بدانید من با وضعیت بسیار بسیار مشکلی روبرو هستم ...»

۱۹ مارس ۱۹۸۰

وقتی من به کاخ سفید رسیدم، پیغامی از برژنسکی رسیده بود که می‌خواهد مرا ببیند. گزارش از دوایر اطلاعاتی به او رسیده بود که می‌گفت شاه در تدارک ترک پاناما به مقصد مصر است. برژنسکی گفت: «هامیلتون! پاناما و شاه، موضوع تخصص شما است. من مسئول کشورهای بزرگ و رهبران بر سر کار هستم و شما مسئول کشورهای کوچک و رهبران سابق هستید.» اما بدون اینکه تحقیق کنیم، به صرف اینکه پزشکی گفته اگر شاه به آمریکا نیاید، می‌میرد، او را به آمریکا راه دادیم و در نتیجه امریکائیان به گروگان گرفته شدند. نباید خطا را تکرار می‌کردیم. دکتر ویلیام لوکاش William Lukash، پزشک رئیس جمهوری را دیدم. از او خواستم پزشکی را معرفی کند که دباکی را ببیند و در صورت امکان به پاناما برود. او به من تلفن کرد که دکتر نورمن ریچ Norman Reach، استاد و رئیس بخش جراحی دانشکده پزشکی نظامی داوطلب رفتن است. رفتم به رئیس جمهوری بگویم قصد دارم چه بکنم. هنوز شروع نکرده‌ام و گفت ما باید سعی کنیم شاه را در پاناما نگاهداریم. برای سادات و در دنیای عرب بد می‌شود شاه به مصر برود. بگذریم از واکنش مبارزین که امریکائیان را در تهران در گروگان دارند ...

جمعه ۲۱ مارس ۱۹۸۰

وقتی به دیدار تورخیلوس رفتم، بورگه را در کنار او نشسته دیدم و دندانها را بر هم فشردم. هیچکس که فرانسه حرف بزند نبود. به انگلیسی، اما شمرده حرف می‌زدیم. از او پرسیدم شما اینجا چه می‌کنید؟ او گفت من آمده‌ام اسناد و دادخواست استرداد شاه را تسلیم دادگاه کنم. روز شنبه، مهلت تمام می‌شود. شما اینجا چه می‌کنید؟ گفتم: کریستیان، شاه می‌خواهد پاناما را ترک گوید. لبخند از لبانش محو شد و گفت: پاناما را ترک کند؟ هامیلتون، از این خبر بدتر نمی‌شد. کجا می‌خواهد برود؟ جواب دادم: به مصر یا آمریکا ... بورگه گفت: به آمریکا قطعاً نه. شما نمی‌گذارید. اگر به آمریکا بیاید، آنها گروگانها را خواهند کشت. گفتم: تعهد کرده‌ایم اگر معالجه فوریت ایجاب کرد، او را به آمریکا برگردانیم. تورخیلوس که تا این وقت آرام نشسته بود، سیگار می‌کشید و گوش می‌داد، از جا پرید، دست را به سینه گذاشت و شروع کرد به اسپانیولی حرف زدن: «من می‌توانم شاه را در اینجا نگاه دارم، چه هامیلتون خوشش بیاید و چه نیاید. من می‌توانم او را نگاهدارم تا همینجا عمل جراحی بشود. اما این کار را وقتی می‌کنم که دانشجویان گروگانها را در اختیار حکومت بگذارند. به دوستان خود در ایران بگو ۲۴ ساعت وقت دارند. اگر در این مدت گروگانها تحویل حکومت نشدند، شاه پاناما را ترک خواهد گفت.»

بورگه و تورخیلوس درباره طرح بحث کردند و سرانجام بورگه گفت من باید به هتل بازگردم و به قطب زاده تلفن کنم. ما به سفارت بازگشتیم. به کارتر گزارش کردم، کارتر همچنان مخالف بود که شاه به مصر برود. و به من گفت کاری کن در پاناما بماند همانجا عمل کند. من نمی‌خواهم به مصر برود. اما اگر اصرار کرد، من می‌پذیرم که به آمریکا بازگردد. وانس گوشی را گرفت و گفت: اگر شاه می‌خواهد به آمریکا بیاید، ما باید اصرار کنیم از سلطنت استعفا کند ... لوید و رافائل ساعت ۹ شب به کونتادورا رفتند. در مراجعت، رافائل گفت: وقتی در ایران بودم، به اندازه کافی فارسی یاد گرفته بودم. می‌فهمیدم وقتی لوید به شاه گفت اگر می‌خواهد به آمریکا بیاید، باید استعفا کند، شهبانو به او گفت: استعفا نکنید! به پسرمان و ملتیمان فکر کنید. استعفا بمنزله قبول مغضوبیت است! ... شاه به لوید گفت درباره انتخابها فکر می‌کند. اما ما یلبم، میل نزدیک به قطعی، قبول دعوت انور است. قول داد جواب قطعی را صبح بدهد!

شنبه ۲۲ مارس ۱۹۸۰

زود از خواب بیدار شدم و دست بکار فراهم آوردن اسباب ممانعت از مراجعت شاه به آمریکا شدم. نخست به مندل و سپس با وانس صحبت کردم. هر دو بر این نظر بودند که شاه نباید به آمریکا بیاید ... کارتر همچنان اصرار می‌ورزید که شاه نباید به مصر برود. زیرا دولت سادات را بیش از پیش در دنیای عرب منزوی می‌کند. وانس به او گفت: سادات وضع خود را بهتر از او می‌دانند. او منزوی است و رفتن شاه به مصر، تغییری در وضع او بوجود نمی‌آورد.

سرانجام، رئیس جمهوری موافقت کرد کاتلر صبح که شاه را می بیند او را تشویق کند به مصر برود ... دلم آسود. تا هواپیمای شاه به پرواز درآید، بورگه همچنان به تورخیلوس اصرار می ورزید شاه را در پاناما نگاهدارد. شورای انقلاب دائم تشکیل است و رفتن شاه از پاناما رشته ها را پنبه می کند ...

یکشنبه ۲۳ مارس ۱۹۸۰

تلفن زنگ زد. آمبلر گوشی را برداشت و به من داد. بورگه بود. می پرسید: چه روی داد؟ گفتیم: کریستیان، «شاه رفت، ۱۵ دقیقه پیش پرواز کرد». بورگه گفت: نه، نه هاملتون، بسیار بسیار بد شد. من هم اکنون با وزیر صحبت کردم. شورای انقلاب تشکیل شده است و در کار تحویل گرفتن گروگانها از دانشجویان است. گفتیم: متاسفم، دیگر دیر است. من می توانم شاه را در آژورس Azures متوقف کنم. اما بشرط آنکه مسلم باشد گروگانها را از محل سفارت بیرون می برند و تحویل حکومت می دهند.

آمبلر تلفن کرد. از قول بورگه می گفت: اگر مانع رفتن شاه به مصر بشوید، در ساعات آینده گروگانها تحویل حکومت داده می شوند ...

از وزیر دفاع خواستم هواپیمای شاه را در آژورس متوقف کند. گفتیم بسیار مهم است و ممکن است مشکل را حل کند. وی بدون اینکه پرسد شما چه اختیاری دارید، چنین کاری را از من بخواهید، انجامش را پذیرفت. مطمئن بودم که می داند رئیس جمهوری آگاه است من چه می کنم!

آرنی، نورمن و من به گفتگو و انتظار، باز هم انتظار کشیدن ادامه دادیم ... از آمبلر خواستم از بورگه پرسد چقدر طول می کشد تا تحویل گروگانها به انجام برسد؟ بورگه هیجان زده جواب داد: دارد سرانجام می گیرد. گفتیم: وقتی گروگانها تحویل داده شدند، کار سرانجام گرفته است.

۵ ساعت از پرواز گذشت. براون به من تلفن کرد هواپیمای شاه در آژورس به زمین نشست تا سوخت گیری کند. زمان چنان کوتاه شد که نه شاه و نه کسی از اطرافیان او، آگاه نشدند که چه روی داد. رئیس جمهوری وقتی دانست من هواپیمای شاه را متوقف کرده ام، سخت برآشفتم که من از حد خود پافراتر گذاشته ام ...

دوشنبه ۲۴ مارس ۱۹۸۰

خبرهای صبح حکایت می کردند که شاه ایران وارد مصر شده و همانند یک رئیس حکومت، مورد استقبال انورالسادات قرار گرفته است ...

توضیح: چند امر واقع هستند که توضیح می طلبند:

۱- بار دوم که صحبت بازگشت شاه سابق از پاناما به امریکا می شود، سیروس ونس می گوید: اینبار اگر بخواهد بیاید، باید از سلطنت استعفا کند. پرسیدنی است که چرا بار اول از او نخواستند اگر می خواهد به امریکا برود، باید استعفا کند؟ و چرا اینبار با این قاطعیت از او می خواهند استعفا کند؟ زیرا نه کارتر و نه همکاران او، بخاطر حفظ حیثیت حکومت امریکا، نمی خواهند بگویند "حکومت سایه ای" در امریکا وجود داشت و شاه سابق را به امریکا برد و با بردن او طرحی را به اجرا گذاشت که گروگانگیری یک قسمت از آن بود. در واقع: وقتش شاه سابق را به امریکا بردند، رادیو ایران به نقل از یک خبرگزاری این تفسیر را پخش کرد: پاره ای از ناظران سیاسی بر این نظرند که شاه ایران را به امریکا برده اند تا وی بسود پسرش از سلطنت استعفا کند و امریکائیان سلطنت پسر او را برسمیت بشناسند!

و این خبر یکی از دلایل گروگانگیری و نگاهداشتن گروگانها شد! وقتی سیروس ونس، وزیر خارجه امریکا می گوید اینبار شاه باید از سلطنت استعفا کند تا بتواند به امریکا بیاید، دست کم یعنی اینکه او می داند بردن شاه سابق به امریکا و خبر بالا، نقشی در گروگانگیری بازی کرده اند. می ماند این پرسش که چرا به صراحت نوشته اند چه کسانی با چه هدفهایی طرح بردن شاه سابق به امریکا را طراحی و اجرا کردند؟

۲- آقای جوردن می نویسد آقای بورگه پیامی از سوی من برای او برده است مبنی بر اینکه قول می دهم تا دو هفته، حکومت، گروگانها را از دانشجویان تحویل بگیرد. و این نصف حقیقت است. تمام حقیقت نیست: بشرط آنکه در این مدت در امریکا، از سوی حکومت کارتر و گروه راکفلر - کیسینجر یعنی کسانی که بیاور ما نقشه گروگانگیری را طرح و به اجرا گذاشته بودند، مانعی تراشیده نشود. نخست ببینیم در نوشته خود او و سیروس و انس اثری از نصف دوم حقیقت هست تا بعد بتوانیم بفهمیم چرا نصف حقیقت را

نمی نویسند؟ وی می نویسد تاریخ پیام ۱۰ مارس بوده است. و هم او می نویسد شاه سابق در ۲۲ مارس پاناما را بقصد مصر ترک گفت. بدینسان دو هفته، همان دو هفته ای بود که تا تاریخ تشکیل دادگاه پاناما برای رسیدگی به تقاضای استرداد شاه مانده بود. همانطور که جردن می نویسد حکومت کارتر نمی خواست شاه را به ایران مسترد کند. بنابراین وقتی می گفت می خواهد سناریو اجرا شود، صادق نبود و طراحان نقشه گروگانگیری نیز نه تنها نمی خواستند به تقاضای استرداد شاه رسیدگی شود، بلکه می خواستند از آن مایه تشدید بحران سازند. پس اسباب انتقال شاه سابق را به مصر فراهم آوردند.

۲۴ ساعت پیش از تشکیل دادگاه، تورخیلوس به من تلفن کرد. قطب زاده نیز حاضر بود. گفت: دیگر نمی تواند شاه را در پاناما نگاه دارد چون گروگانها به حکومت تحویل داده نشده اند، من نمی توانم مانع از رفتن شاه بشوم. قطب زاده به تفصیل با او صحبت کرد. گفت ما ۲۴ ساعت وقت داریم شما شاه را تا تشکیل جلسه دادگاه نگاهدارید. اگر در این فاصله حکومت گروگانها را تحویل نگرفت، بگذارید برود. ما از شما جز این نمی خواهیم که قانون پاناما را اجرا کنید. شاه سابق بنا بر قانون شما، تا به تقاضای استرداد در دادگاه رسیدگی نشود، نمی تواند پاناما را ترک کند. اما او جواب داد متأسفم از دست من کاری ساخته نیست! ...

سیروس وانس (ص ۴۰۶ کتاب) می نویسد: « رفتن ناگهانی شاه از پاناما، شانهای اجرا شدن سناریوی تجدید نظر شده را کم کرد. و جوردن از قول بورگه می نویسد (ص ۲۳۱ کتاب) « ایرانیها بر این باورند که امریکا به شاه کمک کرد تا از توقیف شدن در پاناما بگریزد». اما بورگه می گوید پیام را کمال و تمام رسانده است و تأکید کرده است که با رسیدگی دادخواست حکومت ایران، معلوم می شود حکومت امریکا در ادعای خود صادق است و براساسی می خواهد سناریو بی کم کاست اجرا شود یا نه؟ پس علت آنکه نصف حقیقت را می گوید بخاطر آنست که نمی خواهد امریکائیان بدانند در سناریو حکومت کارتر چه تعهداتی را بگردن گرفته بود. بورگه می گوید نه امریکائیان و نه حکومت پاناما گمان نمی کردند، حکومت انقلابی بتواند مدارک محکمه پسندی گرد آورد و تسلیم محکمه کند. وقتی دیدند ما وارد پاناما شدیم و با انبوهی از اسناد، بهتر دیدند شاه را پیش از تشکیل جلسه دادگاه از پاناما ببرند. دلیل اینکه جوردن آن زمان حقیقت را به من که وکیل ایران بودم نمی گفت و در کتاب خود نیز نمی نویسد، اینکه شاه را با هواپیمای متعلق به شرکت Ever green International Air Lines به مصر بردند که از آن سیا بود. من به جوردن در پاناما گفتم بردن شاه به مصر، نقض تعهد از سوی شما است. اما آیا سیا به حساب کارتر شاه را به مصر فرستاد یا جناحی که ریگان را به ریاست جمهوری می رساند؟ در کتاب جوردن اشاره ای به این واقعیت نیست:

## طرح طبس

دوشنبه ۲۴ مارس و سه شنبه ۲۵ مارس ۱۹۸۰

ژنرال جون پوستی John Pustay، عالی ترین مقام دفتر ژنرال داوید جونس، رئیس ستاد ارتش امریکا با دو لوله نقشه زیر بغل، به دفتر من آمد. در همان حال که نقشه ها را روی میز کنفرانس می گشود، گفت: « دستور دارم نقشه عملیات برای رها کردن گروگانها را برای شما تشریح کنم» ...

## بنی صدر قول داده است ظرف دو هفته گروگانها به حکومت داده شوند:

بورگه برای نهار، وارد دفتر کارم شد. مندل، معاون رئیس جمهوری را در حال گفتگو با بورگه گذاشتم و خود نزد رئیس جمهوری رفتم تا او را درباره ملاقاتش با بورگه توجیه کنم. بورگه و ویلایون تنها کسانی بودند که از طریق آنها می توانستیم مشکل را از راه گفتگو حل کنیم. به رئیس جمهوری گفتم بورگه براساسی دماغ است. امیدوارم در این ملاقات شما به او روحیه بدهید تا با شوق تازه ای در پی عملی کردن سناریو، به تهران بازگردد.

رئیس جمهوری در من خیره شد و با لحنی تمسخرآمیز گفت: « سناریو!» و با همان لحن ادامه داد: « .... تنها یک نفر است که می تواند گروگانها را آزاد کند و آن خمینی است». با خودم گفتم، رئیس جمهوری با این خلق و خو، ممکن است با بورگه طوری حرف بزند که روحیه او را خراب تر هم بکند. اما وقتی بورگه را دید گفتم: « خوش آمدید، قهرمان ما». دیدار با شما افتخاری برای منست کریستیان!

سرانجام بورگه گفت:

« رفتن شاه از پاناما، احساسات ایرانیان را یکسره واژگونه ساخت.»

کارتر پرسید: خوش بینانه کرد یا بدبینانه؟

بورگه پاسخ داد: بدبینانه کرد. ایرانیان بر این باورند که ایالات متحده به شاه کمک کرد تا از خطر توقیف شدن در پاناما بگریزد. با وجود این ممکن است آن را مثبت گردانید. ما می‌کوشیم آن را در نظر حکومت ایران یک پیروزی جلوه دهیم. می‌کوشیم ثابت کنیم که فرار او به مصر دلیل بر اینست که مرتکب جنایاتی شده است و چون دیده است دست عدالت دارد گریبان او را می‌گیرد، گریخته است.

....

من گفتم آقای رئیس جمهوری، بورگه قصد دارد بلافاصله به ایران بازگردد. آیا پیامی ندارید او ببرد؟

رئیس جمهوری کاغذی برداشت و مطالب زیر را نوشت:

الف- وقتی خواستید، ایالات متحده نتایج انقلاب را می‌پذیرد و خواهان مناسبات عادی با ایران تحت حکومت موجود است.

ج- ایالات متحده مانع آن نیست که ایران خواه از طریق دادگاه بین‌المللی و خواه با استفاده از میانجی شکایات خود را تعقیب کند.

و به بورگه گفت: این نوشته را به آقای خمینی یا بنی‌صدر بدهید و یا هر طور خواستید بکارش برید.

سه شنبه ۲۹ مارس ۱۹۸۰

صبح، جودی هراسان به من تلفن کرد و پرسید: آیا از داستانی که در ایران ساخته شده خبرداری؟

پرسیدم: کدام داستان؟

او گفت: بنا بر این داستان، کارتر به خمینی نامه‌ای نوشته است. از رفتار گذشته آمریکا در ایران پوزش خواسته و به اشتباهات ما اذعان کرده است.

وقتی جودی گزارش رویترا را برایم خواند، دیدم قسمتی از آن، از نامه‌ای اخذ شده است که من برای بنی‌صدر فرستاده بودم. اما در آن نامه هیچ چیزی که مایه افسوس شود، نبود. وانس و کارتر نیز آن را تصویب کرده بودند ...

کارتر خواست تحقیق کنم و گفت اگر او بگوید نامه از او نیست، بعد روزنامه نگاران داستان را بنویسند و بنویسند ممکن است راست باشد، در واقع مرا دروغ گو خوانده اند.

ساندرس و پرشت در دفترم به من تلفن کردند. ویلاون از تهران به آنها تلفن کرده و خواسته بود، نامه به خمینی را تکذیب

تکنیم ...

توضیح: پس از آنکه آقای احمد خمینی "نامه" آقای کارتر را منتشر کرد و امریکاییان گفتند جعلی است، از آقایان قطب زاده و ویلاون توضیح خواستم. گفتند: مفاد نامه از کارتر است و نامه به نظر کاخ سفید تهیه شده است. بورگه می‌گوید: من در ماجرای تهیه و بردن این نامه به ایران نبودم. اما یک نکته مسلم است که مقامات کاخ سفید، محتوای آن را نتوانستند تکذیب کنند. و واقع امر اینست که نامه را بر اساس نامه جوردن به بنی‌صدر تهیه کرده بودند. عملی ناصواب بود، ناصواب تر از آن، انتشار این نامه بقصد اعتبار ساختن برای آقای خمینی بود. به این عنوان که خمینی کارتر را ناگزیر از پوزش خواهی کرد و ...

یکشنبه ۳۰ و دوشنبه ۳۱ مارس ۱۹۸۰

تلگرامی دراز از بورگه و ویلاون دریافت کردیم. مفادش را با تلفن تأیید کردند: «بنی‌صدر قولی که در ۱۰ مارس به هامیلتون داده شده بود که حکومت گروگانها را ظرف ۱۵ روز تحویل می‌گیرد، عمل کرد. وی با رهبران دانشجویان دیدار و ترتیب تحویل گرفتن گروگانها را داد.»

دی‌ترت، مطلع شدیم که پرزیدن بنی‌صدر موافقت شورای انقلاب را با تحویل شدن گروگانها به حکومت تحصیل کرده و قرار است آن را سه شنبه ۱ آوریل در سخنرانی خود اعلان کند.

سه شنبه ۱ آوریل ۱۹۸۰

رئیس جمهوری، وانس، ساندرس، جودی، برژنسکی، وارن کریستوفر، معاون برژنسکی، داوید آرون David Aaron، گاری سیک و من، ساعت ۵ صبح در اطاق بیضی، دفتر کار رئیس جمهوری در برابر آتشی شعله ور، به انتظار پیامی از ایران بودیم. من گفتم: « شاید این بار راست باشد.»

رئیس جمهوری به من نگاه کرد و گفت: « این حرف را پیش از این نیز شنیده ام.» حدود ۳۰ دقیقه بعد به هال ساندرس از سفارت سوئیس در واشنگتن تلفن شد. وقتی گوشی تلفن را گذاشت گفت: « این بار راست شد.» از روی یادداشتی که کرده بود خواند: « چند دقیقه پیش، بنی صدر در اجتماع مردم گفت حکومت او گروگانها را از دانشجویان تحویل می گیرد. در صورتی که حکومت امریکا رسماً اعلان کند که سخن یا عمل تحریک آمیزی در مسئله گروگانها نمی کند تا مجلس تشکیل و مشکل را حل کند ...

بحث میان ما شروع شد. آیا بنی صدر آنچه را باید می گفت، گفت یا نه؟ ... باور من این نیست که بدون تصویب خمینی او حاضر می شد، این بیان را بکند.

همه تصدیق کردیم که رئیس جمهوری باید اظهاری در پاسخ اظهارات بنی صدر بکند و آن را پیشرفت مثبتی " ارزیابی کند". ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح، رئیس جمهوری پشت میز کار خود ایستاد و خطاب به هیات خبرنگاران کاخ سفید گفت: « سخنان پرزیدنت بنی صدر قدم مثبتی است و در نتیجه، برقراری مجازاتها را به تاخیر می اندازم.»

... اما آخر روز، خبر آمد مخالفان تحویل گروگانها به حکومت، بر ضد بنی صدر عمل کرده و کار را دچار مشکل ساخته اند.

پنجشنبه ۳ آوریل ۱۹۸۰

خبری را که از تهران رسیده بود به رئیس جمهوری دادم. بنی صدر گفته است: شورای انقلاب تشکیل شد و پس از ساعتها بحث، به این نتیجه رسید که همچنان با تحویل شدن گروگانها به حکومت موافق است اما شرائطی را که شورا عنوان کرده است، ایالات متحده رعایت نکرده است. در نتیجه او دست خود را بطور کامل از این کار می شوید و سرنوشت گروگانها در کف آیت الله است»

کارتر سر جنباند و گفت: « بنی صدر دل ندارد. فرصتی بدست آورده بود گروگانها را تحویل بگیرد، از آن استفاده نکرد. شورای انقلاب با تحویل گرفتن گروگانها موافقت کرده بود فعالان سیاسی موافقت کرده بودند و هیچ کاری انجام نگرفت!»

توضیح: بی اطلاعی آقای کارتر از وضعیت در دستگاه رهبری انقلاب، حالا دیگر مایه تعجب من نمی شود. اما اینکه وی از گروهی که در خود امریکا، مانع از حل گروگانها شدند، بی خبر است، هنوز مایه تعجب من می شود. می نویسم هنوز زیرا همواره به ما باورنده بودند که در غرب، تنها حکومت است که امور کشور را تصدی می کند و دیگران از دخالت در امور کشور خودداری می کنند. دانسته بودم که چنین نیست. با وجود این، نمی توانستم و هنوز مشکل می توانم باور کنم حکومتی مثل حکومت امریکا، از فعالیت های جناح رقیب خود، بی اطلاع باشد. بهر رو، از سوئی آقای کارتر، سناریو را رعایت نکرد و بر اثر انتشار نامه منتسب به او خطاب به آقای خمینی، زیر فشار گفت: هرگز امریکا پوزش نخواهد خواست. بعد از بردن شاه سابق به مصر، این دومین قسمت از سناریو بود که نقض می شد، و از سوئی دیگر، در ۱۱ فروردین ماه (۳۱ مارس)، شورای انقلاب به اتفاق آراء تصمیم گرفت گروگانها تحویل حکومت شوند. مشروط بر اینکه ایالات متحده در یک بیان رسمی، اعلام کند هیچگونه تحریکی بر ضد ایران تا تشکیل مجلس و رسیدگی به مسئله گروگانها بعمل نخواهد آورد. در سالگرد فراندوم، این تصمیم شورا را اعلام کردم. آقای بهشتی و خامنه ای، با آنکه به این تصمیم رای داده بودند، مصاحبه کردند و گفتند با تحویل گروگانها به حکومت موافق نیستند. موضوع به آقای خمینی ارجاع شد و او گفت گروگانها تا تصمیم مجلس درباره سرنوشت گروگانها، در اختیار دانشجویان بمانند.

در سرمقاله ۹ فروردین (۲۹ مارس) و سرمقاله ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (۵ آوریل ۱۹۸۰) هشدار دادم:

استعداد جهانی انقلاب ما، در تفکر اسلام حاکم بر این انقلاب است. مارکسیسم و لیبرالیسم غربی در منتهای بحراند. مادیتی که این دو طرز تفکر تبلیغ می کنند، در حل مشکل عاجز شده اند. دنیا تشنه پیام تازه ای است ... امید که افق باز انقلاب جهانی، دیده های تیز و دورنگر را بخود جلب کند.

ما بارها کردن زمینه اصلی مبارزه و دادن ابتکار عمل به دشمن اصلی، و ایجاد بهانه عاطفی، داریم موجب تغییر روحیه و رفتار مردم امریکا در جهت تقویت تمایلات فاشیستی و مداخله گرانه می شویم ... جریانی که مسئله گروگانگیری بخود گرفت همان جریان رشد افکار تجاوز گرانه است و به دستگاه حاکمه امریکا امکان داد تا:

- اختیاراتی که از سیا سلب شده بود، بدو باز گرداند و امروز از نظر "قانونی" دست سیا برای ارتکاب هرگونه جنایتی باز است.  
- بودجه نظامی امریکا تصویب شد  
- محتوای مطبوعات و دیگر دستگاههای تبلیغی و حتی در محیط مدرسه نیز تغییر یافت.  
بنابراین، انتخابات ریاست جمهوری در امریکا، یک انتخاب ساده نیست تا فرق چندانی نکند که دمکرات بشود یا جمهوریخواه.  
بیانگر تغییر در تمایل مردم امریکا است و مسئولیت این تغییر، همان مسئولیتی است که من نمی خواهم بر دوش ما سنگینی کند.  
بدینقرار، ۸ ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۰، هشدار داده ام که مسئله گروگانها با انتخاب ریاست جمهوری امریکا ربط پیدا کرده است. و انتخاب ریگان، تحول عمومی جهان و پیدایش عصر سوم را به تاخیر می اندازد.

## محاصره اقتصادی

دوشنبه ۷ آوریل ۱۹۸۰

اعضای شورای امنیت ملی دعوت به جلسه و این شورا در ساعت ۹ صبح شده بودند. خمینی توسط فرزندش بیانیه ای را منتشر کرده بود مبنی بر اینکه حل مسئله گروگانها با مجلس است و کارشناسان ما بر این نظر شده بودند که معنای این حرف آنست که ماها باید به انتظار نشست.

رئیس جمهوری از کمپ داوید به واشنگتن بازگشته بود. تصمیم گرفته بود روابط دیپلماتیک را با ایران قطع کند و مقررات محاصره اقتصادی - جز در مورد مواد غذایی و داروئی - را به اجرا بگذارد. اصرار می ورزید که متحدان ما، باید از اقدامات ما حمایت کنند: «هر بار که به هلموت (اشمیت) یا مارگارت (تاچر) یا ژیسکار (دستن)، تلفن می کنم که کاری نکنند، می گویند از نظر سیاسی مشکل است ...

بعد از آن روز، رئیس جمهوری مجازاتهای اقتصادی و اقدامهای دیگر بر ضد ایران را اعلان کرد ...

## تصمیم به اجرای طرح طبس گرفته می شود:

از سه شنبه ۱۵ آوریل تا پنجشنبه ۱۷ آوریل ۱۹۸۰

موضوع جلسه شورا، تصمیم درباره سیاست خارجی بود. رئیس جمهوری موافق اجرای نقشه آزاد کردن گروگانها از طریق گسیل نیروهای کماندوئی بود. سروس وانس مخالفت کرد: قویاً احساس می کنم که حالا وقت اینکار نیست. غیر از وانس، دیگران همه، موافق بودند.

رئیس جمهوری در کنفرانس مطبوعاتی خود مجازاتهای دیگر را اعلان کرد و گفت: «اگر این مجازاتها اثر نکردند، قدم بعدی نوعی عمل نظامی است ...»

برژنسکی می گفت: اعلان اقدام به عمل نظامی، ایرانیان را بر آن می دارد که با شتاب آمادگی نظامی پدید آورند و از من خواست با طرف ایرانی خود تماس بگیرم و خاطر او را آسوده کنم که با وجود صحبت از عمل نظامی، بدان دست نخواهیم زد! ...

جمعه ۱۸ آوریل ۱۹۸۰

بعد از ظهر ما وارد اروپا شدیم. اتوموبیلی در انتظار ما بود. در اضطراب ساعت دیدار، دائم به ساعتی خود نگاه می کردیم که چه وقت ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه، وقتی می شود که برای ملاقات معین شده بود. وقتی من رسیدم طرف ایرانی ما بگرمی خوش آمد گفت. اما از قیافه اش معلوم بود که دیگر است. از آن هیجان صمیمانه و خودی دیدار اول، اثری نبود.

مدتی صحبت کردیم و سرانجام موضوع ماموریت خود را با او در میان گذاشتم و پرسیدم: «فکر می کنید چه وقت گروگانها به امریکا بازگردانده می شوند؟ خواهش می کنم، پاسخ دیپلماتیک به من مدهید. آنچه را براستی در اندیشه دارید، بگویید.»  
وی به شرح ناتوانی رژیم جدید در حل مسائل ملی پرداخت و گفت، مسئله گروگانها هیچ مهم نیست. اگر تهران را بگردید، می بینید این مسئله، مسئله کسی نیست. تنها یک مسئله سیاسی شده است: اگر در انتخابات، نامزدی با گروگانگیری مخالفت کند، انتخاب می شود.

پرسیدم: درست! اما تا چه مدت، گروگانها مسئله سیاسی باقی می ماندند؟ وی مستقیم در من تگریست و گفت: مدتهای مدید طول می کشد، ماه ها و ماه ها.

نزد خود گفتم، بنابراین چاره ای جز عملیات نظامی برای رها کردن گروگانها نمی ماند. و او گفت: راه دیگری نیست. باید به مذاکره ادامه داد تا راه حل پیدا شود. امیدوارم رئیس جمهوری شما کار نسنجیده ای، از قبیل حمله به ایران و یا مین گذاری سواحل ایران نکند.

گفتم نگران نباشید. او از این کارها نمی کند. پزیدنت کارتر، آدمی نیست که دست به عملیات نظامی بزند. خود، کلمات و لحن خود را متقاعد کننده می یافتیم. دوست نمی داشتیم به او دروغ بگوییم.

در هواپیما گزارش دیدار و گفتگوها را برای رئیس جمهوری تهیه کردم. کارتر گزارش را خواند. با تلفن امن، هارولد براون، به وزیر دفاع گفت: شکی هم که در فکرم باقی مانده بود، از بین رفت. « به سرهنگ بک ویت Beckwith بگو وارد عمل شود. » در همان حال که وی دستور اجرای عملیات را می داد، من به طرف ایرانی خود فکر می کردم. او دلیل ادامه گفتگوها بود و نمی دانست که عامل نظامی مستقیم نیز شد.

پنجشنبه ۲۴ آوریل ۱۹۸۰

کمی پیش از ظهر، رئیس جمهوری از من خواست به اطاق بیضی بروم. گفت: « در تلفن، خبر تشویش آوری دادند که دو هلی کوپتر ما سقوط کرده است. از جزئیات امر اطلاع دارید؟ » گفتم: نه، اما هنگام نهار، هارولد ممکن است بتواند ما را از ماقع آگاه کند. رئیس جمهوری گفت: برای این نبود که شما را احضار کردم. بخاطر استعفای وانس بود. او می خواهد استعفا کند.

جمعه ۲۵ آوریل ۱۹۸۰

یک ساعتی بود که در رختخواب، بیدار، دراز کشیده بودم. ساعت ۴ بود که تلفن خط کاخ سفیدم به صدا در آمد. « آقای جوردن را می خواهیم. صدا بنظرم غریب آمد. صدا ادامه داد: « از انگلیسی خود پوزش می خواهیم. من از طرف دوست ایرانی شما تلفن می کنم. »

یادم رفته بود که در دیدار اول، شماره تلفن مستقیم خود را به او داده بودم .... سرانجام خود او صحبت کرد: « آقای جوردن؟ » « بله، » « این چه کاری بود کردید؟ » و من پاسخ دادم « کوشیدیم از راه عمل نظامی، هموطنان خود را آزاد کنیم، اما عملیات ناکام شدند ... »

و او گفت: « چه کار احمقانه ای! چقدر احمقانه است که کشور شما به کاری از این نوع دست بزند. همه گروگانها را به کشتن می دادید! »

دیگر نتوانستم خود را مهار کنم و گفتم: « احمقانه! احمقانه کار حکومت شما است که امریکائیان بی گناه را ربوده است! مأموریتی که امشب با شکست روبرو شد، باید درسی برای کشور شما باشد. صبر ما به آخر رسیده است. بگذارید به شما هشدار بدهم که اگر یک مو از سر یکی از گروگانهای ما کم بشود، بابتش ایران باید پیردازد و بهای بسیار سنگینی نیز باید پیردازد. » وی گوشی تلفن را گذاشت و از آن پس دیگر هیچگاه فرصت صحبت با او پیش نیامد.

به استغفانی گفتم به بورگه و ویلاون تلفن کند. او تلفن کرد و از قول آنها به من گفت: از شنیدن خبر عملیات سخت یکه خورده اند و باورشان اینست که شما با این کار مخالف بوده اید، اما اطرافیان رادیکال رئیس جمهوری او را به اینکار وادار کرده اند. به استغفانی گفتم دوباره به آنها تلفن کن و بگو، من نیز با عمل نظامی موافق و در تهیه نقشه و اجرای آن شرکت کرده ام. بهترین راه حل مشکل بود. »

استغفانی جواب آنها را آورد: از دست اندر کاری شما بسیار تعجب کردند. با وجود این گفتند، لازم است شما اعتبار خود را نزد ایرانیان حفظ کنید. ما (ویلاون و بورگه) می کوشیم مقامات ایرانی را قانع کنیم، ژنرالهای رادیکال امریکائی، دست بالا را پیدا کرده اند و رئیس جمهوری را با انجام این عمل نظامی جنون آمیز موافق ساخته اند. این عمل نشان می دهد که مردم امریکا تا کجا مایوس شده اند.

....

و وانس در ۲۸ آوریل ۱۹۸۰، استعفا کرد.

چهارشنبه ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۰

نزد رئیس جمهوری رفتم تا درباره کنوانسیون حزب دمکرات به او گزارش دهم. اما او می خواست درباره شاه صحبت کند. شاه در ۲۷ ژوئیه در مصر مرده بود. رادیو تهران اظهار شادمانی کرده بود که: «جلاد قرن، سرانجام مرد». رئیس جمهوری گفت شاید مرگ او، بهانه را رفع کرده باشد و گفتگوها از سر گرفته شوند ...

### خمینی صادق طباطبائی را نزد امریکائیان می فرستد:

جمعه ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰

باتفاق رئیس جمهوری در راه ستادهای انتخاباتی بودیم ... که او گفت: «هام، فعلاً به کسی چیزی نگو، مثل اینکه سرانجام شانس حل مشکل گروگانها پیش آمده است».

او ادامه داد: «یکی از نزدیکان خمینی، با حکومت آلمان غربی تماس گرفته و خواسته است ملاقات محرمانه ای با یکی از نمایندگان "حکومت امریکا" بکند. چند بار داغ حل مشکل را بدلمان گذاشته اند. از این رو هنوز در تردیدم و خواستم برگه ای نشان بدهد، که بیانگر اصالت فرستاده باشد. آلمانها آمدند و گفتند امروز خمینی اظهاراتی خواهد کرد و شرط برای آزاد کردن گروگانها معین خواهد کرد که در اساس، قابل قبول ما هستند. عین حرفها و شرط را که خمینی اظهار خواهد کرد، گفتند. البته، وی جملات معمولی خود را به امریکا و من خواهد کرد اما در وسط حرفها، این چهار شرط را اظهار خواهد نمود.»

گفتم: «یا مسیح! این براستی، رویدادی عالی است. پنداری ما با خمینی تماس گرفته ایم».

رئیس جمهوری لبخندی زد و گفت: امروز صبح با ماسکی Muskie، وزیر خارجه و کریستوفر در این باره گفتگو کردم و احتمال دارد کریستوفر برای ملاقات محرمانه با خویشاوند خمینی برود.

این زمان، من دیگر امید نداشتیم که گروگانها قبل از انتخابات ریاست جمهوری آزاد شوند. اما حالا بنظر می رسید، این امر دارد واقع می شود. این اول بار بود که دلیل مسلمی بر دخالت شخصی خمینی در مسئله، ارائه می شد. مطمئن می نمود که کارتر می تواند از نو انتخاب شود.

پنجشنبه ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰

کریستوفر از دیدار با ایرانی بازگشته بود. من او را در پارکینگ دیدم. آمده بود به رئیس جمهوری گزارش دهد. هیجان زده گفتم: «هام، فکر می کنم چیزی بدست آورده ایم. مردی که من با او دیدار کردم، واقع بین و بر این تصمیم راسخ بود که باید مشکل را حل کرد.»

من مایل بودم، همه حرفهای او را بشنوم. اما او شتاب داشت کارتر را ببیند. کریستوفر گفت طرف ایرانی او دو سه روز آینده به ایران باز می گردد. تا کار آزاد کردن گروگانها را پی بگیرد.

توضیح: سه روز پس از سخنرانی من در میدان شهدا، آقای خمینی دو کار را که خود ممنوع کرده بود، کرد: ۱- آقای صادق طباطبائی را نزد امریکائیان فرستاد و او با کریستوفر در آلمان دیدار و گفتگو کرد و ۲- همان شرائط را که دلخواه امریکائیان بود و در نتیجه "تماس با محور نطق او" تهیه شده بود، اعلان کرد. چرا راه تسلیم را در پیش گرفت و چهار شرائطی را اعلان کرد که به زیان ایران بود؟ زیرا از سوئی این زمان، تماس با دستگاه ریگان - بوش را نیز برقرار کرده بودند. و از سوی دیگر، در سخنرانی ۱۷ شهریور، رهبری حزب جمهوری را به افشای حقایق تهدید کرده بودم.

یک ماه پس از آن، وقتی "قول و قرار بر پله های مرمرین" با جناح ریگان گذاشته شد، آقای طباطبائی نزد من آمد تا مرا "در جریان" مأموریتی بگذارد که به امر آقای خمینی به انجام رسانده بود!"

## مجلس ۴ شرط را تصویب می کند و " اکتبر سورپرایز "

پنجشنبه ۳۰ اکتبر ۱۹۸۰

پنجشنبه، معاون وزیر خارجه، وارن کریستوفر به من تلفن کرد و گفت که یکشنبه ۲ نوامبر مجلس ایران تشکیل می شود. سوئیس و منابع دیگر بر این باورند که مجلس، " طرح خاصی " برای حل قطعی بحران، تصویب می کند. پرسیدم: « گروگانها تا سه شنبه آزاد می شوند یا نه؟ پاسخ داد: ممکن است اما تردید دارم. نباید روی آن حساب کرد.

کریستوفر از من خواست به شیکاگو پرواز کنم و شنبه در آنجا باشم تا وقتی مجلس طرح را تصویب می کند، نزد رئیس جمهوری باشم تا شور کنیم بهترین جوابی که او می تواند بدهد، چیست؟

به الانور گفتم: در جنگ انتخاباتی! درست وقتی که رای دهندگان فکرهاشان را می کنند که به کدام نامزدی رای بدهند، مسئله لغتی گروگانها، از نو رو می آید. اگر آنها یکشنبه رای به آزادی گروگانها بدهند، چطور ممکن است تا سه شنبه گروگانها آزاد شوند؟ و بر فرض امکان، واکنش رای دهندگان امریکائی چه خواهد شد؟ آنها بسیار شاد خواهند شد اما بخود خواهند گفت رئیس جمهوری می خواهد رنگشان کند. استراتژیهای ریگان که هفته ها است روی " اکتبر سورپرایز " کار می کنند. خواهند گفت کارتر هر وقت می خواست می توانست گروگانها را آزاد کند و حالا می خواهد مردم امریکا را با مانور سیاسی فریفته سازد. بعضی از مردم نیز ممکن است بر این باور باشند که ایرانیها با آزاد کردن گروگانها قصد دارند، اسباب تجدید انتخاب کارتر را فراهم آورند، چرا که از ریگان می ترسند ...

شنبه ۱ و یکشنبه ۲ نوامبر ۱۹۸۰

به رختخواب رفته بودم، ساعت ۳ و ۴۵ دقیقه صبح بود. کریستوفر زنگ زد که مجلس همان چهار شرط را تصویب کرد. می گفت رئیس جمهوری و مشاورانش باید بنشینند و جوابی تهیه کنند.

در حضور رئیس جمهوری، جودی پاول گفت جمهوریخواه ها در آماده کردن افکار عمومی امریکا برای اینکه از " اکتبر سورپرایز " تاثیر نپذیرند، خوب کار کرده اند: اما فکر " نوامبر سورپرایز " را نکرده اند و نمی دانند چه بایدشان کرد. کارتر جواب داد: « از این بدتر نمی شود که سرنوشت ریاست جمهوری نه در میشیگان و پنسیلوانیا و نیویورک که در ایران معین شود.

در مراجعت به واشنگتن، رئیس جمهوری مستقیم به دفتر کار خود رفت و با مشاوران و همکاران خود در سیاست خارجی، تشکیل جلسه داد و گفت: مجلس همان چهار شرط را تصویب کرد و حالا ممکن است هموطنان ما آزاد شوند و به وطن باز گردند. هیچکس حرفی نزد. اما هر کس در آن اطاق بود، می دانست که گروگانها روز انتخابات آزاد نخواهند شد. دیرگاه آن روز، رئیس جمهوری خطاب به مردم امریکا اظهار کرد که: مصوبه مجلس ایران، پیشرفت معنی داری است. و افزود: دو روز به انتخابات با اهمیت ملی ما مانده است. بگذارید به شما اطمینان بدهم که تصمیم من در این موضوع مهم، از این امر واقع، اتخاذ شده است.

دو شنبه ۳ و سه شنبه ۴ نوامبر ۱۹۸۰

آخرین خبر از ایران می گفت دانشجویان با آیت الله خمینی ملاقات کرده اند و به او گفته اند آماده اند " جاسوسان " امریکائی را تحویل حکومت بدهند.

س. بی. اس بمناسبت سالگرد گروگانگیری، فیلمی از این صحنه ها نمایش داد: رئیس جمهوری را در حال اعلان خبر اشغال سفارت، اعلان شکست عملیات نظامی برای رها کردن گروگانها در صبحگاه، استعفای وانس و توهین به ملت امریکا. هر سه کانال، صحنه های تاثیر آور یکسال گذشته را به بینندگان خود نشان دادند.

خبرها بیشتر از تباین ها میان دو مردی که می خواستند رئیس جمهوری بشوند، بر ذهنها اثر گذاشتند ... بحران گروگانها مظهر ناتوانی کارتر و دستگاه او بود. پیام ریگان این بود: « مرا انتخاب کنید، دیگر هرگز از این بحران نخواهید داشت. »

رای مجلس در یکشنبه ۲ نوامبر، دو روز پیش از روز انتخابات، خاطره های تلخ را در یاد مردم امریکا زنده کرد و کارتر نتوانست این فکر را که امریکا اختیار سرنوشت خود را از دست داده است، از اذهان مردم امریکا بدر آورد ...

## قرارداد الجزیره را تحمیل کردیم!

نوامبر و مارس ۱۹۸۰

وارن کریستوفر واشنگتن را به قصد الجزیره ترک گفت. تا بقول رئیس جمهوری، از موضع تهاجمی، اجرای چهار شرطی را که خمینی در علن اظهار کرده بود و مجلس تصویب نموده بود، بخواهد. الجزایریها پذیرفته بودند که نقش واسطه را در گفتگوها بر عهده بگیرند.

در ۱۹ دسامبر، چیزی را که می گفتند "پاسخ نهایی" آنها به مواضع امریکا است، فرستادند: گروگانهای امریکائی بدان شرط آزاد می شوند که امریکا ۲۴ میلیارد دلار ایران را بپردازد. مبلغی از دارائیهای ایران، که در نوامبر ۱۹۷۹ توسط رئیس جمهوری توقیف شد، بسیار بیشتر بود. کارتر آن را به زمین انداخت و گفت ما "باج نمی دهیم".  
من لباسها و کاغذهایم را در اتومبیل گذاشتم و بطرف ژوژیا راندم. مطمئن شده بودم که تا وقتی کارتر در کاخ سفید است، گروگانها رها نخواهند شد.

دو شنبه ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱

سرانجام کریستوفر از الجزیره تلفن کرد و با رئیس جمهوری صحبت کرد. چهره کارتر باز و بشاش شد. و وقتی گوشی را برجایش گذاشت، با لحن غرورآمیز گفت: «معامله انجام شد». دست لوید را با صمیمیت و هیجان فشرد و از او تشکر کرد. بعد به روزالین Rosalynn، همسرش تلفن کرد.

لوید دستور داد دو بطر شامپاین که او خود برای کاخ سفید آورده بود، بیاورند ... رئیس جمهوری جام خود را بلند کرد و گفت: «بخاطر آزادی! همه ما در پاسخ گفتیم: «بخاطر آزادی» و با هیجان به گفتگو درباره سفر به آلمان برای استقبال از گروگانها پرداختیم.

ساعت ۴ و ۴۴ دقیقه رئیس جمهوری به سالن کنفرانس مطبوعاتی رفت، تا امضای موافقت نامه الجزیره را اعلان کند ... اما در کار، گیری پیدا شد. ما همه در اطاق بیضی گردآمده بودیم. ساعت اول صبح به کار و انتظار می گذشت. از نو این فکر در ذهن من قوت می گرفت که تا وقتی کارتر از کاخ سفید، پای بیرون نگذاشته است، گروگانها آزاد نمی شوند. کریستوفر گزارش کرد که رئیس بانک مرکزی ایران، اشکالاتی پیش آورده است. در آن صبح دوشنبه، کامهای شیرینمان، تلخ شدند ... رئیس جمهوری بقیه بعد از ظهر را در پای تلفن با الجزیره در این انتظار گذراند که ایرانیان رفع مانع کنند.

سه شنبه ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱

ساعت ۱ و ۵۰ دقیقه صبح، بیل میلر Bill Miller، رئیس جمهوری تلفن کرد و گفت «ماشین راه افتاد»

کارتر با هیجان گفت: «نمی توانم باور کنم. بالاخره شد!»

من بر نیمکت بخواب رفته بودم. صداها مرا بیدار کردند. چشمم را گشودم و رئیس جمهوری را دیدم که در کنار نیمکت ایستاده، دست به کمر، لبخند بر لب، در من می نگیست. گفت: هام نمی توانی باور کنی چه واقع شده است! ما موافقت نامه را گرفتیم! ما موافقت نامه را گرفتیم! ... بخود خشمگین شدم که چرا در آن لحظات تاریخی بخواب رفته بودم. آهسته نشستیم و با شوقی تمام گفتیم: کاری بزرگ است آقای رئیس جمهوری، بزرگ است! ... به ساعت قدیمی چوبی بر سردر اطاق بیضی نگاه کردم. ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح بود.

ساعت ۶ و ۳۳ دقیقه، رئیس جمهوری گوشی تلفن را برداشت. دست خود را روی میکروفن گوشی گذاشت و گفت: کریستوفر است. چند دقیقه ای گوش داد و گفت: «خدایا، کاری بزرگ شد!» بعد گوشی را گذاشت و به ما گفت: کریستوفر بود، گزارش می کرد که متون نهائی موافقت نامه را امضاء کرده است.

توضیح: این هیجان و شادی که آقای جوردن وصف می کند و این سخن کارتر که "موافقت نامه را گرفتیم" و این فریادهای شادی که "کاری بزرگ شد" بزرگی خیانت "ایرانیانی را" گزارش می کنند که این قرارداد تسلیم را امضاء کردند. بیجا نبود که آقای بهزاد نبوی گفته بود، قرارداد ۱۹۱۹ را و ثوق الدوله امضاء کرد و قرارداد ۱۳۵۹ را من امضاء کردم!

از جبهه دفاع از میهن به تهران آمده بودم. وقتی از مفاد موافقتنامه آگاه شدم، نامه ای کوتاه به آقای خمینی نوشتم که این موافقتنامه سند تسلیم و ننگ است، نگذارید امضاء شود. اما او را به راه تسلیم کشانده بودند ...

## ریگان کدام گروگانها؟!

کارتز گفت به او تلفن کنم و او را توجیه نمایم. به فیل وایز Phil Wise گفت به بلر هوس Blair House تلفن کند. وایز رفت و دو دقیقه بعد به اطاق بازگشت و گفت: آقای رئیس جمهوری. گوشی را دستیاران او برداشتند و گفتند شب را تا دیروقت بیدار بوده و خوابیده است و نمی توانیم بیدارش کنیم. کارتز گفت: اگر امری واقع شد، من او را بیدار خواهم کرد، چه بخواد و چه نخواهد ... پنج ساعت به مراسم ادای سوگند بیشتر نمانده بود.

۹۰۸ دقیقه، از الجزیره تلفن شد. کارتز گفت: کار تمام شد. نقل و انتقال پولها انجام شد. دقایقی بعد، ریگان تلفن کرد. رئیس جمهوری گفت: صبح بخیر آقای فرماندار. امیدوارم برای شما مزاحمت ایجاد نکرده باشم. بعد در ۶ تا ۷ دقیقه، ماقوع را به او گزارش کرد. بعد چند لحظه ای گوش داد و گفت: « شما و خانم ریگان را تا دو ساعت دیگر در کاخ سفید، خواهم دید. بخت یار شما باد»

همه کسانی که در اطاق بیضی بودند گرد میز کارتز گرد آمدند تا از او، شرح گفتگوهایش را با جانشینش بشنوند. کارتز گفت: « خوب، من او را درباره کارهایی که برای آزاد کردن گروگانها انجام داده ایم، توجیه کردم. او همه را گوش داد اما وقتی حرفم را تمام کردم، گفت: « کدام گروگانها؟» همه زدند زیر خنده! چند دقیقه پیش از ساعت ۹ صبح، رئیس جمهوری گزارش دیگری دریافت کرد: گروگانها در هواپیما نشسته اند و هواپیما آماده پرواز است ...

کریستوفر دو بار از الجزیره تلفن کرد. لوید به رئیس جمهوری گفت: کریستوفر می گوید به او گفته اند، « هواپیما در دوره ریاست جمهوری شما به پرواز در خواهد آمد». تلفن دوم کریستوفر، ساعت ۹ و ۵۵ دقیقه شد. وی توصیه می کرد و رئیس جمهوری موافق بود تا وقتی هواپیما آسمان ایران را ترک نکرده است، اظهاری نشود. اما هواپیمای گروگانها وقتی به پرواز درآمد که ریگان، بعنوان رئیس جمهوری سوگند یاد کرده بود! ما از خود می پرسیدیم آیا ریگان اجازه می دهد کارتز بعنوان نماینده دولت امریکا از گروگانها در آلمان استقبال کند یا نه؟ و ریگان موافقت کرد.

## پرسشهای گروگانها

چهارشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۸۱

همه نگران لحظه دیدار کارتز با گروگانها بودیم. کارتز به آنها گفت: « ممکن است من اشتباه هائی کرده باشم. اما تصمیمها که گرفته ایم، تصمیمهایی بوده اند که فکر می کردیم، مفیدترین تصمیمها برای مصالح عالی ملت ما هستند. خوشحال می شدم پرسش شما را بشنوم و بدانها پاسخ دهم.

توماس آرن Thomas Ahern، برخاست و چنان که پنداری رئیس جمهوری را نمی شناسد، با لحنی لرزان و خشمگین پرسید: آقای رئیس جمهوری با وجود هشدار سفارت چرا شاه را به ایالات متحده راه دادید؟

رئیس جمهوری پاسخ داد: .... وانس، وزیر خارجه و تمامی دیگر مشاوران من با راه دادن او به ایالات متحده موافق بودند و این موافقت را رعایت اصل می شمردند. آنها احساس می کردند ما نباید تقاضای انسانی مردی را که در حال مردن و نیز مدت ۳۷ سال متحد ملت ما بود، رد کنیم. تجربه اول بار که در فوریه سفارت ما تصرف شد، نیز بود. آن هنگام حکومت ایران بلادرنگ به کمک آمد و از سفارت ما رفع اشغال کرد. با این سابقه امر در سر، من از روی بی میلی تصمیم گرفتم اجازه آمدن به شاه را بدهم ...

مردی دیگر پرسید: چرا دست به عمل نظامی برای رها کردن گروگانها زدید؟

کارتز پاسخ داد: در اواسط آوریل، چشم اندازهای آزادی و بازگشت شما به میهن، بسیار تاریک می نمودند. ما از روی حسن نیت با ایرانیها مذاکره کردیم. اما هر بار که به تحصیل آزادی شما نزدیک شدیم، خمینی حرفی زد یا کاری کرد و آن فرصت را از

بین برد. من دستور داده بودم نقشه ای برای آزاد کردن شما از راه عمل نظامی تهیه کنند تا اگر خطری متوجه شما شد و یا هیچ چاره دیگری نماند، برای مثال، ایرانها دست به کشتن یا محاکمه شما زدند، آن را به اجرا بگذاریم. در آغاز، رئیس ستاد بسیار بدبین بود که امکانات اجرای نقشه ای از این نوع، وجود داشته باشد. در اواخر مارس نقشه ای را تدارک کردند. بارها و بارها آن را تمرین کردند و اطمینان حاصل کردند که با موفقیت انجام شدنی است. در این زمان، عوامل اطلاعاتی ما در بیرون و درون سفارت، استقرار یافته بودند. در آن جو که امیدی به حل مشکل از راه مذاکره نبود و اطمینان وجود داشت که ماموریت نظامی با موافقت انجام بگیرد، دستور اجرای نقشه را دادم ...

مرد دیگری برخاست و با احترام پرسید: من نگران شان و احترام کشورم هستیم؟ آیا موافقت نامه ای که بدان ما آزاد شدیم، شئون و احترامات ایالات متحده را حفظ می کند؟

کارتز پاسخ داد: بله. بگذارید برای شما توضیح بدهم: اول کار، وقتی شما را به گروگان گرفتند، بر من مسلم شد که حکومت ایران تا زیر فشار قرار نگیرد، شما را آزاد نخواهد کرد. دستور دادم ۱۳ میلیارد داراییهای ایران توقیف شود. بنا بر موافقت نامه، تنها ۳ میلیارد آن، به ایران بازگردانده می شود.

خودجوش و بلادرنگ، گروگانهای پیشین، بشدت کف زدند.

از واکنش آنها، قیافه کارتز باز و شاد شد. و ادامه داد: «مهمتر از پول، شان و احترام کشور ما است. ما هرگز تقاضای آنها را مبنی بر پوزش از ایران، اجابت نکردیم. و هرگز با استرداد شاه موافقت نکردیم».

کارتز گرم شده بود و با تأثر واقعی و خشم در صدا، گفت: «ایران امروز از لحاظ سیاسی و اقتصادی در جهان، منزوی شده است. جامعه جهانی، ایران را بخاطر عمل غیرقانونی و غیرانسانیش، خوار ساخت. صادقانه بر این باورم که مثال شما و موافقت نامه ای که آزاد شدن شما را ممکن ساخت، محکم ترین بیان بر ضد تروریسم در جهان است. شما تنها وقتی به آمریکا بازگشتید، می توانید بفهمید که این بحران چسان ملت ما را متحد کرده است. در زندگی من، از جنگ جهانی دوم بدینسو، هیچ امری، اینسان ملت ما را یکپارچه نساخته است».

توضیح: ۱- هر بار آقای خمینی عکس العمل می شد، عمل در امریکا و عکس العمل در ایران، مانع از حل مشکل می گشت. جوردن، با همه پرده پوشی نمی تواند این واقعیت را یکسره انکار کند. اما بهترین دلیل، بیان خود کارتز است. با آنکه سناریو را امضاء کرده بود و بر طبق آن، نباید مانع استرداد شاه سابق می شد و باید از ایران پوزش می طلبید، می گوید هرگز زیر بار این دو کار نرفته است!

۲- و اظهارات آقای کارتز را از ۱۳ میلیارد دلار، تنها ۳ میلیارد دلار به ایران باز داده شد، با حرفهای آقای رجائی، "نخست وزیر" ایران مقایسه کنید وقتی گفت: چرتکه نیاندازید، تا بدانید بالاترین تحقیرها، تحمیل این شخص بعنوان نخست وزیر بود. آن ۱۰ میلیارد دلار پول رفت و میلیاردها پول دیگر، هنوز در توقیف است. و امروز، در رژیم ایران گیتی ها، در مجلس، "نماینده" ای می گوید، از ۱۵۰ میلیارد دلار درآمد نفت ده ساله، ۱۰۰ میلیاردش حیف و میل شده است. و رژیم ایران گیتی ها ایران را از نو، گرفتار قرضه های خارجی می کند.

و این سخن به حقیقت پیوست که استبدادیان، از راه استبداد طلبی، گروگانگیری را تا شکست و تسلیم ادامه خواهند داد ...

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

قسمت چهارم

چکیده کتاب اکتبر سورپرایز، اثر

باربارا هونگر